

ترجمه انگلیسی این مقاله نیز تحت عنوان :
The Relationship between the Dweller and the Dwelling Revisited
در همین شماره مجله به چاپ رسیده است.

جستار در چگونگی پیوند ساکن و مسکن

مهشید کریمی*^۱، عیسی حجت^۲، بهروز شهبازی چگنی^۳

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد معماری دانشگاه هنر اصفهان.

۲. استاد دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

۳. عضو هیأت علمی دانشگاه هنر اصفهان.

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۲۲ تاریخ اصلاح: ۹۷/۰۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۲/۱۳ تاریخ انتشار: ۹۷/۰۴/۰۱

چکیده

خانه‌های دوران مدرن و پس از آن، غالباً نتوانستند نقش «مأمی محبوب» را برای ساکنانشان ایفا کنند و حتی نوعی بیگانگی و عدم تعلق خاطر، برای ساکنانشان فراهم کردند. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، این مسئله از عدم هماهنگی مسکن با ابعاد مختلف وجودی انسان و پس از آن، فقدان معانی مرتبط با این ابعاد و در نتیجه منفعل بودن ساکن نشأت می‌گیرد.

در این راستا مقاله حاضر، چگونگی پیوند ساکن و مسکن را پرسش اصلی خود قرار داده و در جهت دستیابی به این مهم، به جای مسکن ابژکتیو، در پی خانه‌ای است که ذهن انسان را برای کشف ابعاد پنهان خود به جستجو و کاوش بکشد. ضمن آن که در تعامل دو سویه با ساکن خویش قرار گیرد و همچون آینه‌ای باشد که ساکنین بتوانند خود را در آن ببینند و با آن به گفتگو بنشینند.

به منظور دستیابی به این اهداف، نوشتار حاضر توجه به «خوانش‌پذیری مسکن» و «معنای استنباطی ساکنین» را در این زمینه راه‌گشا می‌داند. از این‌رو در قالب تحقیقی از نوع کیفی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل دیدگاه‌ها و نظریه‌های مرتبط، ابتدا به بررسی «بده‌بستان معنا بین ساکن و مسکن» می‌پردازد. پس از آن با بررسی ابعاد مختلف آن سعی می‌کند عواملی را که در شکل‌گیری پیوند میان ساکن و مسکن نقش دارند، شناسایی کند؛ از آن جهت که خوانش‌پذیری مسکن و معنای استنباطی ساکن را در این پیوند، حائز اهمیت می‌داند. در این رابطه، براساس کیفیت خوانش و بده‌بستان معنا، مراتبی از ارتباط میان ساکن و مسکن در قالب «معناداری»، «معناسازی ساکن» و «معناسازی مسکن» ارائه می‌شود. سرانجام ویژگی‌های مسکنی که در تعامل با ساکن قرار می‌گیرد، براساس مراتب مذکور در سه مرتبه «مسکن خوانا و آشنا»، «مسکن پرسش‌انگیز و خیالین» و «مسکن متعالی» معرفی می‌شود.

واژگان کلیدی: پیوند ساکن و مسکن، بده‌بستان معنا، خوانش، خانه.

مقدمه

به فضا را در آن تجربه می‌کند (حائری، ۱۳۸۸: ۴۸). چنین قرباتی با زندگی انسان، موجب می‌شود که مسکن، شیئی بی‌جان و محصولی تمام‌شده تلقی نشود؛ بلکه فرایندی باشد که در طول زمان و در حالات مختلف، با تمام ابعاد وجودی انسان درآمیزد، رشد کند و شخصیت یابد. در صورت بروز چنین رابطه‌ای عمیق و پویا بین ساکن و

در میان عرصه‌های حضور و زیستن انسان، مسکن بیش از سایرین، با زندگی انسان درآمیخته است. مسکن، نخستین جایی است که انسان، احساس تعلق

* نویسنده مسئول : mahshidkarimi33@yahoo.com
۰۹۱۳۱۱۰۶۱۹۵

از هر چیز حضور «معنا» به عنوان عامل پیوند ساکن و مسکن و فصل مشترک نظریه‌ها و دیدگاه‌های مورد بررسی تشخیص داده می‌شود؛ از این رو در گام دوم، ابتدا خاستگاه معنا و نقش سازنده و کاربر در تولید آن بررسی می‌شود. اما از آن جا که این معنا در رابطه دو سویه ساکن و مسکن حضور می‌یابد، به صورت نوعی «بده بستان معنا» موضوعیت می‌یابد؛ در گام سوم، در نگاهی دقیق‌تر، بده بستان معنا به صورت امری ذومراتب مورد توجه قرار می‌گیرد. در این رابطه، مراتبی از بده‌بستان معنا و متناظر با آن، مراتبی از پیوند ساکن و مسکن مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ سرانجام در گام چهارم، براساس مراتب پیوند مورد اشاره، ویژگی‌های مسکن، از آن جهت که با ساکن خود پیوند یافته باشد، تبیین شده است (تصویر ۱). در مجموع، تحقیق حاضر به روش کیفی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است.

پیشینه تحقیق

تا پیش از دهه ۷۰ میلادی در مطالعات انجام شده در زمینه رابطه انسان و مکان، پیوند این دو، مورد توجه قرار نگرفته بود. اما افزایش و تمرکز جمعیت در شهرهای جدید و در پی آن، طراحی برای افراد بی‌خانمان و گروه‌های اجتماعی مختلف سبب شد تا احساس انسان در رابطه با مکان، محور بسیاری از تحقیقات شود (دانشپور، سپهری مقدم و چرخچیان، ۱۳۸۸: ۳۷). اکنون، مطالعات فراوانی با رویکردهای مختلف در زمینه پیوند انسان و مکان صورت گرفته که سه رویکرد اثباتی، پدیدارشناسانه و ساختارگرا از مهم‌ترین آنهاست.

رویکرد اثباتی بر ماهیت تحلیلی، علمی و عینی رابطه انسان و مکان تمرکز می‌کند و پیوند انسان و مکان را از صورت تجربه‌های شخصی و ذهنی خارج کرده و به آن قابلیت تعمیم‌پذیری می‌دهد (Canter, 1977). اثبات‌گرایان در مطالعات خود به روش اثباتی، بارها به بررسی انواع ارتباط‌های واجد معنی از جمله ارتباط انسان و مکان پرداختند؛ اما غالباً به معانی عملکردی توجه داشته و به کیفیت‌های ذهنی، به‌خصوص آنهایی که در برگیرنده احساسات عمیق مردم است، بی‌توجه‌اند (پرتوی، ۱۳۸۷: ۲۲۵-۲۲۹). تصور بشر به منزله فاعل شناسا (سوژه) و مکان، به منزله موضوع شناسایی (ابژه) و قراردادن ابژه در مقابل سوژه، تبلور این رویکرد است. نکته‌ای که از این دیدگاه کاملاً دور مانده، آن است که انسان صرفاً ناظر و تماشاگر زندگی خود نیست؛ بلکه در آن نقش‌آفرین است (همان، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۱).

رویکرد پدیدارشناسی به جای نگاه «فراادستی» انسان به پدیده‌ها، ارتباط آن دو را «تودستی» می‌داند (هایدگر، ۱۳۸۵).

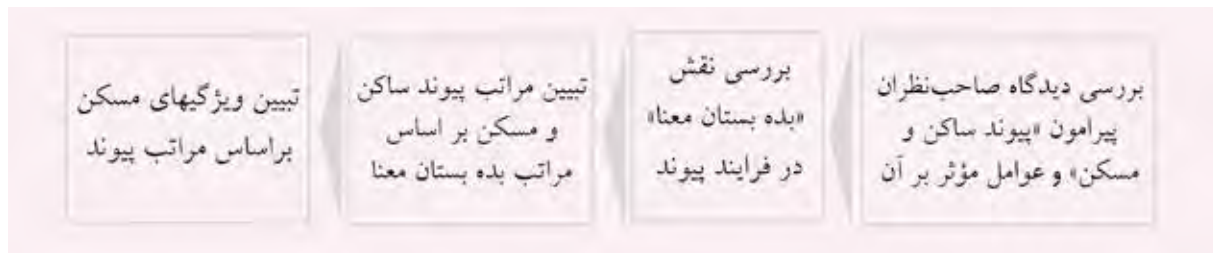
مسکن، مفهوم سکنی‌گزینی به معنای حقیقی خود (یعنی جایی که انسان خود را بدان متعلق می‌داند) محقق می‌شود؛ انسان از ناظر صرف بودن دست می‌کشد و در جهان هستی مشارکت می‌جوید. مشارکت ساکن باعث می‌شود که از یک‌سو، خود را آشکار کند و از سوی دیگر، اشیاء و جهان برای او آشکار شوند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۱: ۱۰). این آشکارگی دو سویه به ساکن، حس پایداری و قرار می‌بخشد و او را از بی‌هویتی، تهی‌بودگی و بی‌معنایی جهان امروز نجات می‌دهد (Hay, 1998).

این در حالی است که رویکردهای علمی و اثباتی، فرمول‌ها و ضابطه‌ها را جایگزین مواجهه‌های شخصی و غنی و مکاشفه‌های صمیمانه کرده و این‌چنین، سکنی‌گزینی را از خیال ساکنین زوده است (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۱). مسکن ضابطه‌مند، فرمول‌بندی شده و جهان‌شمول امروز که حاصل تفکر دکارتی است، نه تنها مراوده عمیقی بین ساکن و مسکن برقرار نمی‌کند، بلکه بی‌خانمانی، سرگردانی و سرگستگی بشر امروز را نیز دوچندان کرده است. در همین رابطه، ساکن امروز همچون سوژه‌ای صرف در مقابل چیزها (نه در کنار آنها و با آنها) قرار دارد و همچون ناظری از دور در لایه‌هایی سطحی با مسکن خویش در ارتباط است و نقشی منفعلانه دارد.

به منظور رفع چنین معضلاتی و شکل‌گیری پیوندی عمیق میان ساکن و مسکن، فراهم کردن زمینه مشارکت فعال ساکن مهم به نظر می‌رسد. ساکن و مسکن عصر مدرن نیازمند رابطه‌ای دو سویه و پویا هستند. ساکن به‌واسطه چنین پیوندی می‌تواند به سکنی‌گزینی و تعلق خاطر برسد و خویشتن خویش را باز یابد. در این راستا، پژوهش حاضر به طرح این سؤال می‌پردازد که «پیوند ساکن و مسکن چگونه می‌تواند محقق شود». بدین منظور، ابتدا با بررسی دیدگاه صاحب‌نظران مختلف، حضور معنا را در رابطه ساکن و مسکن مؤثر دانسته و از آنجا که پیوند ساکن و مسکن رابطه‌ای دوسویه است، در جهت تداوم این پیوند و تقویت آن، تعامل ساکن و مسکن را در قالب «بده بستان معنا» بین آن دو معرفی می‌کند. از این رهگذر، معنای مورد استفاده ساکنین و چگونگی خوانش آن، مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس، ابعاد مختلف این پیوند تبیین می‌شود؛ با این هدف که در نهایت، ویژگی‌های خانه‌ای با ساکنین دارای مشارکت فعال معین شود.

روش تحقیق

تحقیق حاضر با هدف تبیین چگونگی پیوند میان ساکن و مسکن، در چهار گام به انجام رسیده است؛ در گام اول، مروری بر نظریه‌ها و دیدگاه‌های مطرح در زمینه پیوند «انسان» و «مکان» به طور عام و پیوند «ساکن» و «مسکن» به طور خاص صورت گرفته است. در نتیجه این بخش، بیش



تصویر ۱. مراحل تحقیق. مأخذ: نگارندگان.

تجربیات خود، اهداف و منظورهایش مقایسه می‌کند که در صورت هم‌خوانی بین انسان و مکان، ارتباط برقرار می‌شود. این معانی چنان‌که اشاره شد، می‌توانند طیفی از سطوح آنی و ابتدایی، چون معانی عملکردی و کاربردی تا سطوح بالاتر و ضمنی، چون مفاهیم ارزشی و نمادین را شامل شوند. در حوزه پیوند ساکن و مسکن به طور خاص نیز برخی از صاحب‌نظران به نقش معنا در پیوند ساکن و مسکن اذعان دارند. به‌طور مثال، راپاپورت^۳ توجه به معانی‌ای که ریشه در ارزش‌های فرهنگی دارند را مهم می‌شمرد و از این جهت، خانه را امری فرهنگی می‌داند که شکل و سازمان آن، متأثر از فرهنگ است (راپاپورت، ۱۳۸۸). الکساندر نیز حضور مفاهیم ارزشی که در عالم واقع و بیرون از خواست این و آن، به راه خود می‌روند را تحت عنوان «کیفیت بی‌نام» در پیوند ساکن و مسکن مطرح می‌کند (الکساندر، ۱۳۸۶). همچنین، کوپر به معانی نمادین خانه توجه دارد و خانه را بازتاب ساکنانش معرفی می‌کند (جلفایی، ۱۳۸۸: ۵۴). آنچه در بین دیدگاه‌های مختلف پیرامون مسکن مشترک به نظر می‌رسد، این است که حضور معنا در شکل‌گیری پیوند ساکن و مسکن مؤثر است. از این‌رو تحقیق حاضر به‌طور خاص، به دنبال توجه به «چگونگی حضور معنا در فرایند پیوند ساکن و مسکن» است. با توجه به مفهوم مسکن و معانی متمرکز در آن که به واسطه حضور و تجربه انسان درک می‌شوند، مفاهیم گوناگونی را در رابطه با پیوند میان ساکن و مسکن می‌توان مورد توجه قرار داد. آنچه پیش روست به بررسی روابط درونی میان مفاهیم مذکور می‌پردازد (تصویر ۲).

نقش بده‌بستان معنا در پیوند ساکن و مسکن

در دیدگاه بسیاری از صاحب‌نظران، آنچه یک فضا را به یک مکان سکونت اعتلا می‌بخشد، آغشته‌شدن آن با معانی و مفاهیمی است که در طول زمان گسترش و عمق پیدا می‌کند (Relph, 1976; Low & Altman, 1992; Fried, 1963). این‌رو، خانه حاصل آن دسته از معانی است که در طول زمان و در تعامل با ساکن به دست می‌آید. باید توجه داشت که این

ارتباطی که به دلیل تعامل بسیار نزدیک و غالباً ناخودآگاه انسان با پدیده‌ها در متن زندگی واقعی حاصل می‌شود. از این‌رو براساس این دیدگاه، تجربه، رکن اصلی در پیوند انسان و مکان است و مکان، چیزی بیش از یک محل انتزاعی بوده و دارای مرکزی پرمعنا و عمیق از وجود بشر است. این معانی ناشی از تعامل و ادراک انسانی در بستر زمان است و عمدتاً به بعد ناخودآگاه و ادراکی در لایه‌های خاموش تجربه افراد دلالت می‌کند و تعلق روحی-روانی فرد به مکان را موجب می‌شود (Relph, 1976).

هرچند رویکرد پدیدارشناسی با توصیف مکان به منزله یک کلیت کیفی، به لایه‌های عمیق‌تر پیوند انسان و مکان اشاره می‌کند، دانشمندان اجتماعی اثبات‌گرا، آن را از این جهت که بر تجارب شخصی و ناخودآگاه صحنه می‌گذارد، مورد انتقاد قرار داده و اعتبار و تعمیم‌پذیری آن را زیر سؤال می‌برند (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۹۹). در کنار ایشان، رویکرد ساختارگرا، پدیدارشناسی را به جهت آن‌که نظام ساختارهای اجتماعی، ایدئولوژیکی و اقتصادی را نادیده می‌انگارد، رویکرد کاملی نمی‌داند و برخلاف دیدگاه پدیدارشناسان که در تعریف مکان تنها به درون و ماهیت مکان توجه دارند، مکان را آمیزه‌ای از درون و برون می‌داند (Messy, 1994: 146-157). ساختارگرایان در خصوص پیوند انسان و مکان، تأکید خود را بر وجود تعاملات اجتماعی پویا و جاری و همچنین معانی برخاسته از ساختار اجتماعی و ایدئولوژیکی قرار داده و ویژگی‌هایی نظیر جهانی‌شدن، اقتصاد، فرهنگ و ارتباطات اجتماعی که به‌طور مستمر در مکان در حال بازتولیداند را بر پیوند انسان و مکان مؤثر می‌دانند. تنش اصلی بین ایشان و پدیدارشناسان، مقوله مهم پل زدن بین تجربه‌های فردی و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی است. برخی از پدیدارشناسان، معتقداند می‌توان بر این تنش فایق آمد؛ در حالی که دیگران در این مورد تردید دارند (Ibid).

در این‌میان، به نظر می‌رسد با وجود تفاوت‌هایی میان نگرش‌های مذکور، همگی بر نقش «معنا» در پیوند انسان و مکان تأکید دارند. در این‌جا، «معنا» کلیه ذهنیت‌هایی است که یک محرک برای ناظر به وجود می‌آورد و ناظر، آن را با

معنادار است، با امور گوناگون در اعصار مختلف ارتباط پیدا می‌کند و هرکس ممکن است آن را به‌گونه‌ای خوانش کند و از این‌رو متغیر و سیال خواهد بود» (همان). به‌ویژه از آن جهت که مخاطبان در طول زمان تغییر می‌کنند و معنای خوانش شده توسط آنها نیز تغییر می‌کند. به همین ترتیب، معنای یک مسکن نیز از آنجا که در تعاملی پیوسته با ساکنین است، تنها معنایی نیست که طراح در آن به ودیعه می‌گذارد؛ بلکه معنای خوانش شده توسط ساکنین نیز حائز اهمیت است. سیالیت معنایی مسکن به‌گونه‌ای است که «اگر به صورت واقعیت فیزیکی نیز تداوم نیابد، در ذهن و خاطر ما تداوم می‌یابد. حتی اگر صدها سال پیش ویران شده باشد، در خیال ما پابرجاست؛ زیبا و زشت می‌شود و تغییر شکل می‌یابد» (منصوری و آزادآرمکی، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۳).

از این‌رو باید گفت معنای مسکن معلول اثربخشی هر دو وجه طراح و ساکنین و محصول تأملات و تعاملات ذهنی هردوی آنهاست. توجه به معنای خوانش شده توسط مخاطب به‌ویژه در مسکن که تعامل درهم‌تنیده‌ای با ساکن خویش دارد، ما را به این نکته سوق می‌دهد که معنای خانه بیش از آن که از سازنده آن برآمده باشد، منتج از جریان «خواندن» مسکن توسط ساکنین است. در واقع، از همکاری و تعامل میان مخاطب و اثر، فرایند خوانش تحقق می‌یابد و محتوای معنای اثر ظهور می‌کند. این همکاری، با فعال‌سازی دانسته‌ها و معلومات خاصی در ذهن مخاطب و همچنین خلق معلومات و مفاهیم جدید، باعث ایجاد تغییر در وی می‌شود و زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا او به تفسیری از اثر دست یابد (احمدی، ۱۳۸۰: ۶۸۱). در این فرایند ممکن است در هر بار خواندن اثر، فهم جدیدی برای مخاطب به‌دست آید که زمینه‌ساز فهم عمیق‌تر و به بیانی، تصاحب‌های دیگری از اثر است (نصری، ۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۲۲).

از نظر میزان مشارکت مخاطب، این‌گاردن^۵ فرایند خوانش را به دو دسته «خواندن پذیرا» و «خواندن سازنده» تقسیم

معانی صرفاً جمع اسمی اجزای متنوعی چون ساختار فضایی، عملکردی و اجتماعی نیست؛ بلکه تعامل پیچیده این جنبه‌ها با هم و در ارتباط با انسان است (پرتوی، ۱۳۸۷: ۲۲۶). در واقع آنچه که در پیوند دو سویه ساکن و مسکن رخ می‌دهد، گفت‌وگو و تعاملی است که از طریق «بده‌بستان معانی» مختلف در طول زمان، بین آن دو رخ می‌دهد (Relph, 1976; Low & Altman, 1992; Fried, 1963). در این تعامل، رابطه انسان و مسکن رابطه‌ای دو طرفه است؛ به این‌صورت که کنش و خواست انسانی، معنی را بر فضا مرتبط می‌سازد و فضای خالی را به یک مکان تجربه‌شده تبدیل می‌کند و به همین ترتیب، مکان می‌تواند بر انسان تاثیر متقابل گذارد. چرا که به واسطه معنایش به ارزش‌ها و کنش‌های انسان خط می‌دهد (Walmsley, 1990: 64). در این ارتباط، رلف معماری مدرن را شکل گرفته بر پایه نظریه‌ها و داده‌های کمی دانسته و نبود معنای مورد توجه ساکنین را در این سکونتگاه‌ها خاطرنشان می‌کند (Relph, 1976). به عقیده هایدگر^۴ فقدان این معانی، عدم احساس تعلق ساکنین را در عصر امروز موجب می‌شود و سکونت حقیقی را زیر سؤال می‌برد. او در این زمینه، ریشه حل مشکل را در ایجاد فضایی می‌داند که با آن هم‌ذات‌پنداری کند و در معنای آن مشارکت فعال داشته باشد (هایدگر، ۱۳۸۵).

نقش خوانش ساکنین در بده‌بستان معنا

گفته شد در پیوند ساکن و مسکن، گفت‌وگو و تعاملی که از طریق بده‌بستان معنا بین آن دو رخ می‌دهد، حائز اهمیت است. در بحث معنا باید توجه داشت که معنای یک اثر را می‌توان به دو صورت بیان کرد؛ اول، مفهومی که مطابق با ذهنیت پدیدآورندگان است و دوم، محتوای یک پدیده که استنباط مخاطبان اثر است (نصری، ۱۳۸۹: ۶۰). «هر اثر یا پدیده تاریخی برای خود معنایی فی‌الذات دارد که مطابق با ذهنیت پدیدآورندگان آن است؛ اما همین اثر که موضوعی



تصویر ۲. اشتراک دیدگاه‌های مختلف در اذعان به رابطه معنا با پیوند ساکن و مسکن. مأخذ: نگارندگان.

در این میان، زمانی شناخت ما از فضا مثبت قلمداد می‌شود که از طرفی بتوان آن را موجودی مستقل و عینی تلقی کرده و از طرفی دیگر، خود نیز به عنوان موجودی عینی در آن فعالیت و رفتار کرده و بالاخره بتوانیم ذهنیات ناشی از ادراک آن را با ذهنیات خود تطبیق دهیم. در پی این هم‌خوانی، فرایند «این‌همانی» رخ می‌دهد که در شکل‌گیری ارتباط بین ساکن و مسکن نقش به‌سزایی دارد (پاکزاد، ۱۳۸۶: ۲۶). از این‌رو به نظر می‌رسد دو ویژگی خوانایی و آشنایی به منظور جلوگیری از کژفهمی ساکنین مؤثر باشند. ویژگی خوانایی، مکانی مستقل و متمایز و ویژگی آشنایی، مکانی منطبق با ذهنیات ساکن را به دست می‌دهد؛ آنچه در ادامه مورد بررسی واقع می‌شود (تصویر ۳).

• خوانایی

«به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران آنچه موجب کژفهمی مخاطب می‌شود، نه دخالت پیش‌فرض‌ها به طور مطلق، بلکه تحمیل پیش‌فرض‌های بیگانه با اثر است. راه حل درست، تصحیح این پیش‌فرض‌ها توسط مخاطب با کمک راهنمایی‌های خود اثر و شواهد مرتبط با آن است» (عابدی سرآسیا و علمی سولا، ۱۳۸۹: ۱۸۰). لینچ در کتاب خود این راهنمایی‌ها و شواهد در مکان را جزیی از معنی می‌داند و آن را «خوانایی» نامیده است (لینچ، ۱۳۸۴).

از نظر وی، خوانایی همان شفافیت معنایی است تا به آسانی اجزای مکان را بتوان شناخت و آن را در ذهن در قالبی به‌هم‌پیوسته به یکدیگر ارتباط داد. از آنجا که محیط واسط ارتباط است، بنابراین مکان بایستی دارای نمادهایی واضح و در مواقعی تاحدی مبهم باشد تا مردم از طریق این نمادها ویژگی فضا را دریابند و الگوی رفتاری مناسبی از خود نشان دهند (همان). در کل، خوانایی در دو سطح اهمیت می‌یابد: ۱- فرم کالبدی و ۲- الگوی فعالیت‌ها. مکان‌ها ممکن است در یکی از این دو سطح، بدون دل‌مشغولی قابل توجهی به دیگری، خوانا و قابل فهم باشند. اما برای انتقال بهتر پیام و بهره‌گیری کامل از امکانات بالقوه یک مکان، باید آگاهی از فرم کالبدی و الگوی فعالیت همدیگر را کامل کنند (بنتلی و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۱۳). لذا به نظر می‌رسد دو مشخصه در خوانایی مسکن مؤثر باشد؛ ۱- تعیین در کلیات یعنی قابل درک بودن و بازشناختن اجزا و عناصر فضا از یکدیگر در مجموعه و کلیتی منسجم و به‌هم‌پیوسته در مقیاس کلی و ۲- توانایی پاسخگویی به الگوهای فعالیتی خاصی که با ذهنیت ساکنین عجین است.

• آشنایی

ذهن انسان برای ایجاد ارتباط با پدیده جدید، همواره تمایل به یافتن چیزهای آشنا دارد و سعی می‌کند اشیاء را در قالب آشناترین الگوها شناسایی کند. شناخت (که در اثر تداعی

می‌کند (همان: ۶۸۳) و معتقد است هرگونه خواندن، شرکت در ساختن معانی است. اما در بسیاری موارد، مخاطب تلاش نمی‌کند تا از آشکارگی نیت مؤلف فراتر رود و زود تسلیم می‌شود. در این حالت، به‌گفته‌ی وی رابطه‌ای که مخاطب با اثر دارد محدود است. برخلاف خوانش سازنده که طرح نهایی مدام دگرگون می‌شود، مخاطب در آن نقش فعال دارد و در تعامل بیشتری با اثر قرار می‌گیرد (همان).

بنابراین آنچه در خوانش موجب پیوند عمیق‌تر بین ساکن و مسکن می‌شود، فرایند «خلق معنا» بین آنها و یا به تعبیر هایدگر (۱۳۸۵)، «فعالیت تولیدی» جاری بین آن دو است که موجب می‌شود ساکن نه یک سوژه صرف، بلکه به صورت فعال در حیطه زندگی خویش نقش ایفا کند و مسکن نه یک ابژه صرف، بلکه نمودی از ساکن پویای خویش باشد. چنین خانه‌ای با فراهم کردن امکان تفاسیری متنوع و خلاقانه برای مخاطبان، با آنها به گفتگو می‌نشیند و در پیوند عمیق‌تری با ساکن خویش قرار می‌گیرد.

مراتب بده‌بستان معنا در میان ساکن و مسکن

در دیدگاهی که خوانش ساکن و خوانش‌پذیری مسکن مهم تلقی می‌شود، ساکن و مسکن در هم می‌آمیزند و با هم و در کنار هم قرار دارند. در این دیدگاه، جهان خانه جهانی درونی است که با خود انسان پیوند دارد و با وی در تعامل معنایی است. اما آنچه در این مجال، بده‌بستان معنا میان ساکن و مسکن خواننده شد، دارای مراتب و سطوحی است که پیش از این مورد اشاره‌ی مختصر واقع شد. این دو مرتبه که با عناوین «معناداری» و «معناسازی» خواننده شده، در ادامه مورد بررسی تفصیلی‌تر قرار گرفته است.

• معناداری

لنگ^۶ در کتاب آفرینش نظریه‌های معماری ضمن بیان دیدگاه‌های مختلف پیرامون شناخت و ادراک، این‌چنین بیان می‌دارد که به منظور تبادل معنا بین انسان و مکان، اطلاعاتی که از محیط کسب می‌شوند قبل از هرچیز بایستی خواصی معنادار داشته باشند تا کنش‌های ذهنی ایجاد کند. آنچه این امر را محقق می‌سازد، «تداعی طرح‌واره‌های ذهنی» است. طرح‌واره‌ها، نوعی الگوهای ذهنی هستند که در برخورد با پدیده ایجاد می‌گردند (لنگ، ۱۳۹۱: ۱۰۲). «این الگوها محصول شکل‌گرفته و تمام شده نیستند؛ بلکه همچون نرم‌افزاری کارآموده‌اند که تغییر در شرایط روز و بستر عمل آن، منجر به ظهور نتایجی متنوع در محصولات آن می‌شود» (سلطانی، منصوری و فرزین، ۱۳۹۱: ۶). از این‌رو، شناخت ما از هستی که از طریق همین الگوها صورت می‌گیرد، پیوسته در چهارچوبی معین در حال تغییر و تکامل است.

هر زمان و مکان ارتباط حاصل کند و خود را متکلمی سازد که با هر کسی سخن بگوید و بر هر دلی بنشیند (تصویر ۳).

• معناسازی

«انسان ماهیتاً موجودی نیمه صریح-نیمه آشکار است» (باشلار، ۱۳۹۱). از این جهت، در حالی که مردم دلشان نمی‌خواهند گم شوند و یک محیط، ناآشنا به نظر برسد، اما مبهم و پیچیده بودن آن را هم دوست دارند؛ چرا که امکان خلق اطلاعات جدید را به آنها می‌دهد (راپاپورت، ۱۳۸۴). در مرحله معناداری گفته شد که مغز در اولین برخورد با پدیده ابتدا سعی می‌کند آن را در قالب الگوهای ذخیره شده شناسایی کند تا فرایند شناخت از اثر صورت گیرد؛ اما گاه به دلیل حضور برخی پرسش‌ها و تلاطمات در پدیده، ذهن به چالش کشیده می‌شود و برای تطبیق الگوی ارایه شده با الگوی پیشین، اقدام به تشکیل الگویی تازه می‌کند و خلق معنا توسط مخاطب صورت می‌گیرد (گروتر، ۱۳۸۶: ۱۷).

بر همین اساس، در خواندن مسکنی که پرسش‌انگیز است مخاطب به چالش کشیده می‌شود و ناگزیر با تجربه‌ها و جهان‌بینی‌هایش، آن فاصله‌ها را پر می‌کند و آن ناهمواری‌ها را هموار می‌کند. از این‌رو، او سکونت را از پنجره ادراک خویش می‌بیند و یا مسکن را چنان می‌بیند که می‌خواهد باشد. در این حالت، مسکن چون متنی می‌شود که آفرینش آن به دست ساکن است و در اختیار او قرار دارد.

توجه به فرایند معناسازی در پیوند ساکن و مسکن از آن جهت حائز اهمیت است که در طراحی یک مسکن، معمار به دلیل شیوه‌های مختلف خوانش ساکنین نمی‌تواند در طراحی خود، نحوه این‌همانی استفاده‌کننده از بنا را به نحو

طرح‌واره‌ها حادث می‌شود) در خلأ صورت نمی‌گیرد و فرد با مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها و الگوهای ذهنی به سراغ اثر می‌رود (لنگ، ۱۳۹۱). بنابراین به منظور تداعی این طرح‌واره‌ها و فراهم کردن زمینه آشنایی یک مکان، توجه به تصورات، خاطرات، تفکرات و باورهای آگاهانه و ناآگاهانه، ارزش‌ها و نیازهای فرد پیرامون ویژگی‌های کالبدی مکان مهم است. باید توجه داشت که این پیش‌فرض‌ها تنها به شکل تصویر در ذهن گردآوری و بازشناسایی نمی‌شوند؛ بلکه «مغز از مجموع اطلاعات دریافتی، الگویی را تشکیل می‌دهد که پس از آن در هر بار فراخوانی آن الگو، تجسمات بصری، شنیداری، بویایی، عاطفی، احساسی و غیره را تجربه کند» (افتخارزاده، ۱۳۹۲: ۸۸). مغز انسان برای تکمیل و بازشناسی طرح‌واره‌ها به تجربه زنده و معنادار و نه تصویر بصری صرف می‌پردازد. از این‌رو به نظر می‌رسد، به منظور ارتقای آشنایی ساکنین، تداعی طرح‌واره‌هایی این‌چنین که بدین قرار می‌تواند «طرح‌واره‌های چندجانبه» خوانده شود، امری ضروری است.

ضمن آن‌که طرح‌واره‌ها لازم است با «الگوهای ازلی و فطری انسانی» نیز منطبق و هماهنگ باشند تا بتوانند در طول زمان بقا و دوام داشته باشند. به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، الگوهایی که برگرفته از نقوش ازلی هستند و امری فطری‌اند، به علت توجه به مفاهیم عمیق و مشترک انسانی، قادراند با هر کس هم‌دل شوند و در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون زنده و جاودان بمانند» (حجت، ۱۳۹۳: ۲۴۲؛ ندیمی، ۱۳۹۳: ۱۶؛ نقره کار، حمزه نژاد و فروزنده، ۱۳۸۸: ۴۰). با بهره‌گیری از این الگوها در طراحی، مسکن می‌تواند با تمامی انسان‌ها در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



تصویر ۳. عوامل مؤثر در معناداری مسکن. مأخذ: نگارندگان.

(گروتز، ۱۳۸۶: ۸-۲۲). در این راستا، ابهام جزئیات در کنار تعیین کلیات و آشنایی توأم با بداعت می‌تواند در فرایند معناسازی، نقش مثبتی را ایفا کند (تصویر ۴). ابهام در محیط تا حدی که موجب شکاف بین ساکن و مسکن نشود، نه تنها مخرب نیست، بلکه می‌تواند در عمیق‌تر شدن پیوند آنها مؤثر باشد. چرا که پاسخ‌های خلاق انسانی شامل تخیل، خاطره، تداعی معنا و تمایز را برمی‌انگیزد و جایی را فراهم می‌کند که نه تنها مردم از آن معانی گوناگون را دریافت می‌کنند، بلکه خود نیز آن را معنا می‌بخشند.

نکته‌ای دیگر در فرایند معناسازی، تداوم این فرایند است که به عقیده بسیاری از پدیدارشناسان به عمیق‌تر شدن پیوند کمک می‌کند (هالوب، ۱۳۷۵: ۸۹). توضیح آن که ساکن براساس معلومات و تجربیات خود به خواندن خانه می‌پردازد و گاه در جریان خواندن برخی از دیدگاه‌های او تغییر می‌کند. از این‌رو به اصلاح پیش ذهنیت‌ها پرداخته و دوباره معنای جدیدی به اثر می‌دهد. گاه ذهن مخاطب درهاله‌ای از ابهام بین معانی متعددی که خلق کرده، مردد باقی می‌ماند و مجدداً فرایند معناسازی روی می‌دهد. در واقع، در هر بار خواندن اثر فهم جدیدی برای مخاطب به

کامل برنامه‌ریزی کند. تفاوت میان طراح و مخاطب، تفاوت میان گروه‌های متنوع مخاطبان، تحول ساکن در طول زمان و به‌طور کلی تغییر مداوم پدیده‌های هستی شیوه‌های مختلف خوانش را موجب می‌شوند (غروی‌الخوانساری، ۱۳۸۸). همین امر سبب می‌شود که از مسکن معانی متفاوتی شکل بگیرد معنای‌ای که حتی ممکن است به ذهن سازندگان ساختمان خطور نکرده باشند. «بنابراین ساختمان یا فضایی را که برای فرد مشخصی (چه برسد به فرد بیگانه یا گروهی فرضی) می‌سازیم نباید آن‌چنان کامل و تمام شده باشد که در آینده نتوان تغییری در آن ایجاد کرد» (پاکزاد، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۱) بلکه بایستی زمینه معناسازی وی را فراهم کند.

اگرچه میزان ابهام و پرسش‌انگیزی مسکن نباید در حدی باشد که ادراک پیام از سوی ساکن را با مشکل مواجه سازد. آن‌گونه که ذهن ساکن نتواند آن را با الگوهای پیش‌فرض منطبق سازد. به همین دلیل اثری که بداعت بسیار دارد، صرفاً جالب (در ابتدا) و البته بیشتر آزاردهنده است. به‌عبارتی، هرچقدر یک پیام غیر منتظره‌تر باشد بداعت بیشتری را به همراه دارد؛ اما این بداعت نیز بایستی همیشه در ارتباط با اطلاعات گذشته باشد وگرنه برای ما اصلاً قابل فهم نیست



تصویر ۴. تعیین در کلیات و تنوع در جزئیات خانه عباسیان کاشان. مأخذ: www.mehrnews.com.

یونگ معتقد است، اعمال این معانی شخصی به خانه باعث می‌شود تا خانه متعلق به ساکنانش شود (ارباب جلفایی، ۱۳۸۸: ۵۸).

در این راستا، راپاپورت به منظور فراهم کردن معنا سازی ساکنین به صورت عینی به اهمیت تغییرات و شخصی سازی اشاره می‌کند و معتقد است معنی محیط به صورت شخصی سازی از طریق مسلط شدن، کامل شدن و تغییر محیط به وجود می‌آید (راپاپورت، ۱۳۸۴: ۲۰-۱۷). او در این باره می‌نویسد: «بیشتر مردم خود را از محیط‌های ساخته شده آماده و عناصر کالبدی ثابت که به ندرت تغییر می‌کنند، رها می‌سازند و تمایل دارند که با داشتن حق انتخاب شخصی، خود به برقراری ارتباط بپردازند» (همان: ۹۶). از نظر وی، آنچه غلط است، تمایل بیش از اندازه معماران در طراحی تمام و کمال همه عناصر محیط است که به کاربر اجازه هیچ گونه دخل و تصرفی را نمی‌دهد. وی مخالف طرح بسته و مشخص است و به جای آن، طرحی باز و انعطاف پذیر را پیشنهاد می‌کند تا اشخاص و گروه‌های مختلف بتوانند از طرق مختلف، چون استفاده از اشیاء و عناصر محیطی و شخصی کردن، معانی خاص خود را به محیط انتقال دهند (همان: ۱۸)؛ (تصویر ۵).

• معنا سازی مسکن

انسان به طور فطری کمال جوست و از این جهت نیاز دارد تا خویشتن خویش را با شکوفاکردن توانمندی‌هایش بروز دهد. انسان از خانه انتظار دارد تا بستر مناسبی برای این مهم فراهم سازد. بدین منظور در وهله اول، لازم است خانه امکان تحقق نحوه‌ای از زیستن را که فرد برای خود متصور شده، داشته باشد. آنچه در بخش معنا سازی ساکن بدان پرداخته شد. اما پس از آن و در وهله دوم، خانه باید نمادی از خود متعالی انسان نیز باشد. در این مرتبه، خانه دارای کیفیتی است که حال آدمی را تعالی می‌بخشد و خود شکوفایی او را در پی دارد. معنا سازی مسکن، چنین خصلتی را در فرایند پیوند ساکن و مسکن مورد اشاره دارد.

در این رابطه، صاحب نظرانی چون پالاسما^۱ این گونه اذعان دارند که مسکن در کنار ارزش نهادن به خوانش ساکنین باید با نگاهی انتقادی همراه باشد و درگیر جهانی آرمانی شود که ریشه در مفاهیم ارزشی داشته باشد (پالاسما، ۱۳۸۹: ۱۲۱). وی از صفت «انسانیت بخش» برای معماری استفاده می‌کند؛ چونان لباسی که خیاط با توجه به ویژگی جسمانی مشتری، می‌دوزد؛ اما علاوه بر پوشاندن نواقص، او را به کمال مطلوب نیز می‌رساند و این همان کاری است که معمار باید در جامعه انجام دهد؛ یعنی توجه به نیازهای جامعه و خواست آنها و استفاده از نبوغ فکری خود در جهت برآوردن نیازها و تکامل بخشیدن به جامعه (نقره کار، حمزه نژاد و فروزنده، ۱۳۸۸: ۴۰).

دست می‌آید که زمینه ساز فهم عمیق تر است. در این حالت، رابطه مخاطب با اثر دوسویه است؛ هم اثر بر مخاطب تأثیر می‌گذارد و هم مخاطب بر اثر (همان). از این رو می‌توان مرتبه معنا سازی ساکن- مسکن را در دو سطح بیان کرد: معنا سازی ساکن و معنا سازی مسکن که در ادامه هر یک مورد بررسی خواهد بود.

• معنا سازی ساکن

در فرایند خلق معنا، تخیل ساکن و ورود او به عالم خیال که در اثر برخورد با چالش‌ها اتفاق می‌افتد، نقش مهمی را ایفا می‌کند (آنتونیادس، ۱۳۸۱: ۳۰). معنا سازی حاصل برهم کنش الگوهای ذهنی ساکن و فضای جدید است و در واقع، خیال ابزار و زمینه ذهنی این برهم کنش است. خیال، قوه‌ای سیال است که در برخورد با چالش‌ها، محدودیت‌ها و پرسش‌ها امکان تفکر آزاد از هر قیدی را برای انسان فراهم می‌آورد و زمینه‌ای را مهیا می‌کند تا او به هر کجا که می‌خواهد سرک کشد و به تصور و یادآوری‌هایش تنوع بخشد؛ الگوهای ذهنی را غنا دهد، اندیشه‌های نو را شکل بخشد و حقایق جدید را کشف کند یا به تعبیری بیافریند (کرفت، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

پرسش‌انگیزی خانه موجب می‌شود که انسان به منظور یافتن پاسخ، ابتدا در ذهن و خیال خود مکانی آراسته و سکینه را بجوید و سپس براساس آن در محیط خود مکانی مهیا کرده و در آن سکونت یابد. در واقع، ابتدا این خانه محسوس است که با به چالش کشیدن ذهن، خانه خیال را در ما زنده می‌سازد و سپس خانه خیال ماست که خانه محسوس را معنا بخشیده و شخصیت خانه به آن می‌دهد. شخصیتی که زاده می‌شود از ذهن ساکن نشأت می‌گیرد؛ از این رو، خانه نمودی از ساکن و لبریز از القای حس تعلق و هم‌ذات‌پنداری با اوست.

نقش خیال در فرایند خلق معنا و پیوند ساکن و مسکن چنان حائز اهمیت است که باشلار خانه را مامن خیال پردازی ساکنین می‌داند و اذعان می‌دارد که مردم به خانه نیاز دارند تا به خیال بپردازند و معنای خودشان را به خانه خویش ببخشند. آفرینش معنای جدید که ناشی از برهم کنش الگوهای ذهنی ساکن و الگوهای موجود در فضا و ورود او به عالم خیال است، از آنجا که از الگوهای ذهنی وی (شامل باورها، خاطرات، تصورات فردی و جمعی و ...) مشتق می‌شود، صمیمیت ساکن با خانه‌اش را به ارمغان می‌آورد (باشلار، ۱۳۹۱: ۵۵-۵۰). به عقیده وی، فرایند معنا سازی به دو صورت تحقق می‌یابد؛ ابتدا توسط ذهن و سپس در عمل و واقعیت عینی. زمانی که معنای ساخته شده از ذهن ساکن فراتر رود و به صورت عینی بروز یابد، آن‌گاه می‌تواند پیوند عمیق تری با مسکن برقرار سازد (همان: ۵۲). همان‌طور که



تصویر ۵. خانه‌ای در عقدا که در آن، تاقچه‌ها معناسازی ساکن را فراهم می‌آورند. مأخذ: www.mehrnews.com.

و مکان می‌شوند (دانشگرمقدم و اسلامپور، ۱۳۹۱: ۷۹). از طرفی، بنابر فطری‌بودنشان در زمان‌های مختلف می‌توانند با همگان هم زبان شوند (ندیمی، ۱۳۹۳: ۱۹-۱۵)؛ همچون شعر حافظ که به علت توجه به مفاهیم و دردهای مشترک انسانی و قابلیت تأویل و تفسیر در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، زنده و جاودان است (تصویر ۶).

نتیجه‌گیری

براساس آنچه در پیشینه تحقیق گفته شد، سه نگاه منسوب به اثبات‌گرایان، پدیدارشناسان و ساختارگرایان در مورد ارتباط و پیوند انسان و مکان قابل طرح است. در این میان، هر سه نگاه به نقش معنا در پیوند و ارتباط انسان و مکان توجه داشتند؛ با این تفاوت که هر کدام سطح یا وجهی متفاوت از معنا را مورد توجه قرار دادند. حال آن‌که گذشته از نوع معنا یا معنایی که در پیوند ساکن و مسکن مورد توجه قرار گیرد، تحقیق حاضر چگونگی حضور این معانی را در فرایند پیوند مورد تأکید قرار می‌دهد. بر این مبنا، نوعی رابطه دوسویه میان ساکن و مسکن ضروری دانسته

همچنین، معناسازی مسکن با آنچه در مرحله اول (معناداری مسکن) ذکر شد، دارای تفاوتی بدین‌شرح است که در این مرحله ما تنها یک مخاطب پذیرا و منفعل نیستیم؛ بلکه خود، فعالانه در فرایند پیوند مشارکت داریم؛ علاوه‌براین، پیام‌هایی که از سوی مسکن در این مرحله ارسال می‌شوند به لایه‌های ضمنی تری که ریشه در ارزش‌های ازلی دارند، مربوط می‌شوند. چنین پیام‌هایی با دلالت‌داشتن بر نوعی جاودانگی در دل هستی زودگذر انسان، هم در گذر زمان باقی‌اند و هم تنوع ارزش‌ها را تحقق می‌بخشند (پرتوی ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۶۵). به عبارتی، خوانش در مرحله «معناداری» تنها به صورت «پذیرا» بوده و نقش ساکن در مسکن، منفعلانه است. برای آن‌که این خوانش به صورت «سازنده» درآید، لازم است مرحله معناسازی ساکن رخ دهد. اما برای آن‌که این امر تداوم یابد، آمیخته شدن مسکن به معانی عمیق که ریشه در ارزش‌های فطری دارند، مهم به‌نظر می‌رسد. این معانی از آن جهت که ضمنی‌اند، مبهم‌اند؛ از این‌رو از قابلیت تفسیر و تأویل بسیاری برخوردارند. همچنین، تداوم خوانش را ممکن ساخته و درعین حال موجب سطح عمیق‌تری از ارتباط انسان

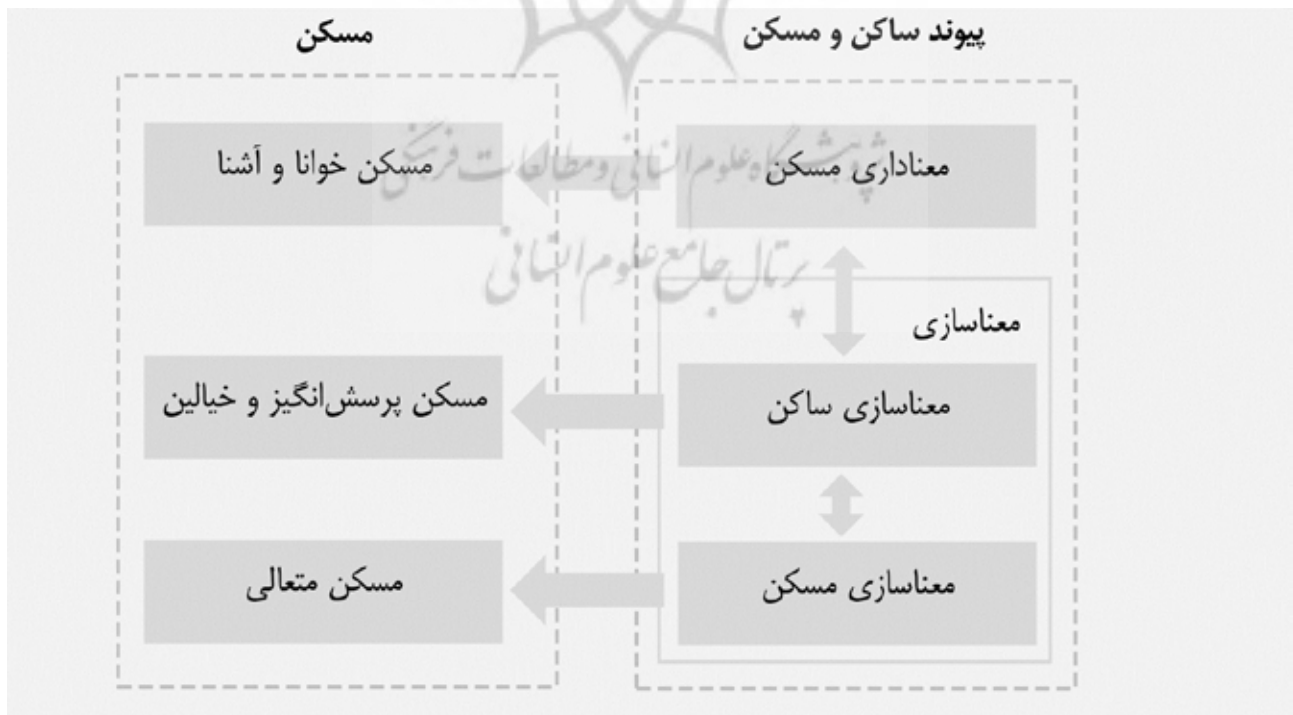
تازه‌هاست. از این‌رو، برای آن که خانه در دل ساکنینش خانه گیرد، لازم است دو مرحله دیگر را طی کند. مرحله اول، تجلی آشکاری از خود (ساکن) است که طی آن، پیام‌هایی از خود به سوی خانه جاری می‌شود (معناسازی ساکن). در مرتبه معناسازی ساکن، خانه به کارگاه «خیال» ساکنین بدل می‌شود و با «پرسش‌انگیزی»، زمینه را برای خلق معانی جدید فراهم می‌آورد. این فرایند به دو صورت ذهنی (خیالی) و عینی (عملی) تجلی می‌یابد که در مورد دوم، درگیری و پیوند عمیق‌تری بین ساکن و مسکن برقرار می‌شود. در این مرحله، آن دسته از معانی که از ساکن به سوی مسکن جاری می‌شوند، نمودی از خود فرد هستند و خانه چون چشمه‌ای می‌شود که فرد، خود را در آن می‌یابد. در عین آشنایی دارای شگفتی است؛ هم آرامش ناشی از آشنایی را به همراه دارد و هم شگفتی ناشی از تلاطمات؛ به طوری که آدمی را به مکاشفه وامی‌دارد.

اما برای آن که خانه به نمودی از ساکنش مبدل شود، تنها معنادار و خیال‌انگیز بودن کافی نیست؛ بلکه همان‌طور که انسان خواستار تکامل است، خانه نیز بایستی هندسه‌ی تعالی یافته باشد. هندسه‌ای رشددهنده و پرورش‌دهنده که معناسازی مسکن را ممکن سازد. در مرحله معناسازی



تصویر ۶. مراتب خوانش در نسبت با مراتب پیوند ساکن و مسکن. مأخذ: نگارندگان.

می‌شود؛ آنچه در نوشتار حاضر، «بده‌بستان معنا میان ساکن و مسکن» خوانده شد. ضمن آن که این بده‌بستان، امری پویا و درآمیخته با زمان و شدن مداوم است؛ بده‌بستانی که در مراتب و سطوحی سه‌گانه قابل ترسیم است (تصویر ۷). در این بین، «معناداری مسکن» نخستین مرحله و شرط لازم برای دو مرحله دیگر است. معناداربودن مسکن، مقدمه‌ای ضروری برای اشتقاق و تفسیر معناست؛ آنچه لازمه‌اش تحقق دو ویژگی «خوانایی» و «آشنایی» است. اما انسان در کنار هماهنگی و انس، همیشه در جستجوی



تصویر ۷. انطباق ویژگی‌های مسکن با مراتب پیوند ساکن و مسکن براساس بده‌بستان معنا. مأخذ: نگارندگان.

- پرتویی، پروین. ۱۳۸۷. پدیدارشناسی مکان. تهران: فرهنگستان هنر.
- حائری، محمدرضا. ۱۳۸۸. خانه، فرهنگ، طبیعت (بررسی معماری خانه‌های تاریخی و معاصر به منظور تدوین فرآیند و معیارهای طراحی خانه). تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
- حجت، عیسی. ۱۳۹۳. سنت و بدعت در آموزش معماری. تهران: دانشگاه تهران.
- دانشپور، سید الهادی، سپهری مقدم، منصور و چرخچیان، مریم. ۱۳۸۸. تبیین مدل دل‌بستگی به مکان و بررسی عناصر و ابعاد مختلف آن. نشریه هنرهای زیبا، (۳۸): ۴۸-۳۷.
- دانشگر مقدم، گلرخ، و اسلامپور، مرمر. ۱۳۹۱. تحلیل نظریه قابلیت محیط از دیدگاه گیسون و بازخورد آن در مطالعات انسان و محیط انسان ساخت. آرمانشهر، (۹): ۸۴-۷۳.
- راپاپورت، آموس. ۱۳۸۴. معنی محیط ساخته شده: رویکردی در ارتباط غیر کلامی. ت: فرح حبیب. تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- راپاپورت، آموس. ۱۳۸۸. انسان‌شناسی مسکن. ت: خسرو افضلیان. تهران: حرفه هنرمند.
- سلطانی، مهرداد، منصور، سید امیر و فرزین، احمد علی. ۱۳۹۱. تطبیق نقش الگو و مفاهیم مبتنی بر تجربه در فضای معماری. باغ نظر، (۲۱): ۱۴-۳.
- عابدی سرآسیا، علیرضا، علمی سولا، محمدصادق و علمی سولا، محمدکاظم. ۱۳۸۹. بررسی امکان دسترسی به نیت مؤلف نقدی بر هرمنوتیک قصدی‌ستیز و نظریه مرگ مؤلف. مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، ۲(۸۵): ۱۹۴-۱۶۹.
- غروی الخوانساری، مریم. ۱۳۸۸. انعطاف‌پذیری اثر معماری: ریشه‌ها و آسیب‌ها در دوران معاصر. فصلنامه هنرهای زیبا، (۴۰): ۹۱-۸۱.
- کرفت، آنا. ۱۳۸۸. پرورش خلاقیت در کودکی. تهران: رشش.
- گروتو، یورگ کورت. ۱۳۸۶. زیبایی‌شناسی در معماری. ت: جهان‌شاه پاکزاد و عبدالرضا همایون. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- لنگ، جان. ۱۳۹۱. آفرینش نظریه معماری نقش علوم رفتاری در طراحی محیط. ت: علیرضا عینی‌فر. تهران: دانشگاه تهران.
- لینچ، کوین. ۱۳۸۴. تئوری: سید حسین بحرینی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- منصور، سید امیر و آزاد ارمکی، مرضیه. ۱۳۸۸. سیالیت معنایی بنا. صفا، (۴۸): ۵۲-۴۱.
- ندیمی، هادی و اولیا، محمدرضا. ۱۳۹۳. نزد با نردبان اندیشه معمارانه؛ مجموعه مقالات رواق نظر: ده مقاله در معماری. تهران: متن.
- نصری، عبدالله. ۱۳۸۹. رازمتن (هرمنوتیک، قرائت‌پذیری و منطق فهم دین). تهران: سروش.

مسکن، خانه مکانی «تعالی‌بخش» است؛ نه قفسی برای اسیر کردن او. دارای تجربه‌ای فضایی است که حال آدمی را تعالی می‌بخشد. در این مرحله، سریان معنا از مسکن به سوی ساکن تحقق می‌یابد؛ در ضمن جستجو و مکاشفه‌ای که توسط خود ساکن و با مشارکت وی صورت می‌پذیرد و سرانجام، ساکن را به کشف لایه‌های عمیقی از وجود خود سوق می‌دهد. بدین‌گونه، مخاطبان برای ارتقاء سطح ادراکی - شناختی‌شان، نیاز به تجربه معانی عمیقی دارند که هم‌خوان با وجود آنهاست. هرچه این معانی، بیشتر به ابعاد وجودی انسان و به خواست‌ها و نیازهای طبیعی و متعالی او اشاره کنند، انسان درک عمیق‌تری از فضا خواهد داشت و با او در پیوندی عمیق‌تر قرار خواهد گرفت. به نظر می‌رسد با توسل به نهفته‌های فرهنگی و طبیعی و فطرت انسانی می‌توان به مسکنی تعالی‌بخش رسید که با روح انسان، نجوایی دل‌نشین دارد و هرکس قادر است براساس درون خویش آن را بخواند و با آن به گفتگو بنشیند.

پی‌نوشت‌ها

۱. subject.
۲. object.
۳. Rappaport.
۴. Heidegger.
۵. Ingarden.
۶. Lang.
۷. Pallasmaa.

فهرست منابع

- آنتونیادس، آنتونی. ۱۳۸۱. بوطیقای معماری (آفرینش در معماری) تئوری طراحی. ت: احمدرضا آی. تهران: سروش.
- احمدی، بابک. ۱۳۸۰. ساختار و تأویل متن. تهران: نشر مرکز.
- ارباب جلفایی، آرش. ۱۳۸۸. مبانی فلسفی و روان‌شناختی ادراک فضا. تهران: نشر خاک.
- افتخارزاده، ساناز. ۱۳۹۲. از آشوب ادراک تا شناخت معماری (نظریه‌ای نوین برای آفرینش معماری انسان مدار براساس قوانین آشوب). چاپ اول. تهران: مؤسسه علم معمار-سیمای دانش.
- الکساندر، کریستوفر. ۱۳۸۶. معماری و راز جاودانگی. ت: مهرداد قیومی بیدهدنی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- باشلار، گاستون. ۱۳۹۱. بوطیقای فضا. ت: مریم کمالی و محمد شیربچه. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- بنتلی، ایان و همکاران. ۱۳۸۲. محیط‌های پاسخده. ت: مصطفی بهزادفر. تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران.
- پاکزاد، جهان‌شاه. ۱۳۸۶. مقالاتی در باب مفاهیم معماری و طراحی شهری. تهران: شهیدی.
- پالاسما، یوهانی. ۱۳۸۹. مفهوم خانه در نقاشی، معماری و سینما. ت: امیر امجد. ماهنامه صنعت سینما، (۹۷): ۱۲۱-۱۱۶.

- Canter, D. (1977). *A Psychology of Place*. London: Architectural Press.
- Fried, M. (1963). *Grieving for a lost home*. In L. J. Duhl (Ed.). *The Urban Condition: People and Policy in the Metropolis*. New York: Simon and Schuster.
- Hay, R. (1998). Sense of place in developmental context. *Journal of Environmental Psychology*, (18): 5-29.
- Low, S. M. & Altman, I. (1992). Place attachment: a conceptual inquiry, In *Low, S. M. & Altman, I. (Eds.) Place Attachment*. New York: Plenum Press, (12): 1-12.
- Messy, D. (1994). *Space, Place and Gender*. Minnesota: University of Minnesota Press.
- Relph, E. (1976). *Place and placelessness*. London: Pion Limited.
- Walmsley, D. J. (1990). *Urban Living*. Harlow UK: Longman Scientific & Technical.
- نقره کار، عبدالحمید، حمزه نژاد، مهدی و فروزنده، آسان. ۱۳۸۸. راز جاودانگی آثار معماری (تحلیلی بر نگرش های نوگرا و فرانوگرا و رویکردهای فراگیرتر). *باغ نظر*، (۱۲): ۳۱-۴۴.
- نوربرگ شولتز، کریستیان. ۱۳۸۱. معماری، حضور، زبان و مکان. ت: علیرضا سید احمدیان. تهران: مؤسسه معمار-نشر.
- هالوب، رابرت. ۱۳۷۵. یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی. ت: حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- هایدگر، مارتین. ۱۳۸۵. هستی و زمان. ت: سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the Bagh-e Nazar Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله

کریمی، مهشید، حجت، عیسی و شهبازی چگنی، بهروز. ۱۳۹۷. جستار در چگونگی پیوند ساکن و مسکن. *باغ نظر*، ۱۵ (۶۱): ۵-۱۶.

DOI: 10.22034/bagh.2018.63859

URL: http://www.bagh-sj.com/article_63859.html

